

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادم نمی‌رود اولین باری که خدا توفیقم داده بود و من در شهر مدینه بودم. شب جمعه بود و در کنار قبرستان بقیع، دعای کمیل برگزار می‌شد من همراه با دیگر هموطنان خود در آن مراسم شرکت کرده بودم. مراسم باشکوهی بود.

بعد از مراسم دعا، فکری به ذهنم رسید، دوست داشتم بدانم این مراسم، چه دستاوردی برای هموطنان من داشته است.

برای همین تقریباً از دویست نفر این سؤال را پرسیدم:

حاج آقا! حاج خانم!

آیا می‌توانی یک جمله از این دعایی که خوانده شد را برای من ترجمه کنی؟  
به راستی ما در این مدّت به خدا چه گفتیم و از او چه خواستیم؟  
شاید تعجّب کنید، بیشتر مردم به من نگاه می‌کردند و نمی‌توانستند جوابی بدهند.

آن شب بود که من با خود گفتم که آیا وقت آن نرسیده است که دعاهای زیبایی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام رسیده است برای مردم و خصوصاً جوانان عزیز،

ترجمه کنیم؟

این گونه بود که این کتاب نوشته شد تا قدمی کوتاه به سوی آن آرزو بزرگ باشد.

اکنون تو با این کتاب که ترجمه ساده‌ای از دعاهای مختلف است، می‌توانی با خدای قلب خود سخن بگویی و لذت ببری. خوشحال می‌شوم که از نظرات شما در مورد این کتاب بهره ببرم، منتظر شما هستم.

قم، آذر ۱۳۸۷  
مهدی خدامیان آرانی

۱

## خدای من!

از تو می‌خواهم با من مهربان باشی آن لحظه‌ای که مرگ به سراغم آمده  
باشد و دوستان و عزیزانم بر من گریه کنند!  
آن لحظه‌ای که مرا در تابوت بنهند و به سوی قبر ببرند، من خیلی به  
مهربانی تو محتاجم.  
چرا که تو خود می‌دانی آن لحظه‌ها، هنگام بی‌کسی من است.  
امیدم فقط به تو است که دستم را بگیری و غم از دلم بزدایی.  
اگر تو مرا بپذیری، دیگر از دوری همه، غمی به دل نخواهم داشت.  
ای کسی که سخن بندگان خود را می‌شنوی و امیدشان را ناامید نمی‌کنی!

## خدای من!

اگر عمر مرا هزاران سال قرار دهی و من هم در تمام عمر به عبادت تو مشغول شوم، نمی‌توانم شکر یکی از نعمت‌هایی که به من داده‌ای، بجای آورم!

به خودت قسم، من می‌دانم که نمی‌توانم آن همه نعمت‌های خوب تو را شکرگزاری کنم!<sup>۲</sup>

به راستی که بندگان خوب تو هم مثل من از شکر تو ناتوانند. اما دلم به این خوش است که در مقابل این همه نعمت‌های تو اعتراف کنم که از شکر تو عاجز و ناتوانم!  
من این احساس ناتوانی را به پیشگاهت هدیه می‌کنم. شاید که قبول کنی!<sup>۳</sup>

## خدای من!

تو خود می‌دانی که اگر من معصیت کردم، شرمندۀ تو هستم.  
چه کنم، شیطان وسوسه‌ام کرد و فرییم داد.  
چون شیطان خودش از تو دور شده بود، می‌خواست مرا هم از تو دور کند.  
اما خودت خوب می‌دانی، من طاقت دوری تو را ندارم.  
من بدون تو نمی‌توانم زنده بمانم!  
من به عشق و مهربانی تو زنده هستم.  
پس بر من رحم کن و توبه‌ام را بپذیر چرا که می‌دانم تو توبه‌کنندگان را بسیار دوست داری!  
اکنون که به درگاهت آمده‌ام، به بخشش بی‌انتهایت امید بسته‌ام.  
ای بهترین بخشنده‌ها!<sup>۴</sup>

## خدای من!

تو که می‌دانی من لحظه‌ای در ایمان به تو شک نکرده‌ام و هرگز گرد شرک و کفر نرفته‌ام!

اما گاه هوای نفس فریبم داد و به گناه آلوده شدم.

تو که از قلبم آگاه بوده و هستی، خوب می‌دانی.

آری، گناه من یک هوس سیاه بود ولی به معنای قهر کردن با تو نبود.

تو خود می‌دانی همان لحظه گناه هم نمی‌خواستم با تو دشمنی کنم!

اکنون از کرده خویش پشیمانم و به درگاه تو رو کرده‌ام.

پس گناهم ببخشای که من محتاج بخشش توام!<sup>۵</sup>

## خدای من!

دیشب خیلی دلم هوای تو را کرده بود و می‌خواستم با تو سخن بگویم و درد  
دل کنم اما به یاد گناهان خویش افتادم، شرمنده رویت شدم و سکوت کردم.  
راستش از تو خجالت کشیدم.  
اما وقتی به تپش‌های قلب خویش گوش فرادادم، دوباره متوجه لطف تو شدم!  
این قلب من به عشق تو می‌تپید!  
زیرا تو مرا عاشق زیبایی‌هایت نموده‌ای، و من دیگر نمی‌توانم دوستت  
نداشته باشم!  
آن خجالت گناه در پرتو عشق تو رنگ باخت و بار دیگر صدایت زدم.  
ای خدای قلب من، دوستت دارم!<sup>۶</sup>

## خدای من!

اگر می‌دانستم که عذاب کردن برای تو فایده‌ای دارد، از تو می‌خواستم تا به من صبری عنایت کنی تا عذاب تو را تحمل کنم!  
اما چه کنم که می‌دانم اگر همهٔ مردم نافرمانی تو کنند به تو هیچ ضرری نمی‌رسانند.

حال که می‌دانم معصیت و گناهم به تو هیچ ضرری نمی‌رساند؛  
اکنون که می‌دانم حتی کارهای خوب من هم برای تو هیچ فایده‌ای ندارد؛  
از تو می‌خواهم که گناهم را ببخشایی و مرا از عذاب خود نجات دهی.  
ای کسی که قبل از من هم گنهکاران زیادی را بخشیده‌ای!  
ای مهربان‌ترین مهربانان!<sup>۷</sup>



۷

## خدای من!

فردای قیامت که مرا بار دیگر زنده کنی و برای حسابرسی صدایم بزنی به  
خودت قسم!  
اگر گناهانم را برایم بشماری، من هم بخشش و مهربانی‌هایت را برایت  
می‌شمارم!  
اگر خطاهایم را به رخم بکشی، من هم آقایی و بزرگی تو را به رخت خواهم  
کشید!

باور کن که هیچ‌گاه مهربانی‌هایی که به من نمودی فراموش نمی‌کنم!  
شاید یک بار دیگر با مهربانی به من نگاه کنی.  
و آن‌گاه خوشا به حال من!^

۸

## خدای من!

همه دنبال این هستند که عزیز و بزرگ شوند و من هر چه فکر می‌کنم  
می‌بینم که عزّتی بالاتر از این نیست که بندهٔ خدایی چون تو هستم.  
به راستی که عزّت دنیا و آخرت در بندگی تو است.  
به خودت قسم، برای من همین بس که خدایی چون تو بزرگوار و مهربان  
دارم.

وقتی می‌بینم خدایی، چون تو دارم به خود می‌بالم و دلشادم.  
تو همان گونه هستی که من دوست دارم!  
پس مرا هم آن گونه قرار ده که خود دوست داری.  
تا همواره از بندگان خوب تو باشم.<sup>۹</sup>

## خدای من!

چون به یاد گناهانم می‌افتم، دیگر نمی‌توانم با تو سخن بگویم و تو را صدا بزَنم، ولی همان لحظه است که امید به تو نجاتم می‌دهد.  
و مرا به گدایی در خانه‌ات راهنمایی می‌کند!  
آری، خوب می‌دانم تو هستی که پیک امید را برای قلب من می‌فرستی تا مبادا در ناامیدی تباہ شوم.  
اکنون که مرا به لطف خویش امیدوار کرده‌ای، امیدم را ناامید مکن.  
چرا که از همه کس ناامید شده‌ام و به تو دل بسته‌ام.<sup>۱۰</sup>  
اکنون که تو امید را به من یاد داده‌ای پس ترس و وحشت را از دلم بزدای و آرامش را بر من ارزانی دار.<sup>۱۱</sup>

۱۰

## خدای من!

آن لحظه‌ای را به یاد می‌آورم که بدنم را در قبر نهادند؛  
دوستانم بر سر خاکم گریه کنند و اشک بریزند؛  
من سر بر تیره‌ی خاک نهاده باشم و در تنهایی خود بی‌کس و تنها باشم.  
تاریکی قبر آزارم دهد و قلبم را با وحشت عجیب سازد.  
در آن لحظه‌های بی‌کسی به فریادم برس!  
مرا به مهمانی خود قبول کن!  
که اگر تو مرا قبول کنی از هر کسی به من مهربان‌تر خواهی بود؛  
هم مونس و هم رفیق من خواهی بود  
و آن لحظه‌ها، شیرین‌تر از عسل خواهند شد.  
چرا که به مهمانی تو آمده‌ام و کسی که میزبانی چون تو دارد غم ندارد.<sup>۱۲</sup>

۱۱

## خدای من!

وقتی تو را صدا می‌زنم، صدایم را بشنو!  
وقتی با تو سخن می‌گویم، رویت را از من برمگردان و مهربانانه نگاهم کن!  
من به درگاه تو پناه آورده‌ام.  
تو که از حال من خیر داری، حاجت مرا می‌دانی و قلب مرا می‌خوانی  
اگر تو جواب مرا ندهی چه کسی یاریم می‌کند؟  
من خود می‌دانم که شایستهٔ مهربانی تو نیستم اما رحمت تو آن قدر بی‌انتها  
است که می‌تواند مرا هم در برگیرد!  
به درگاه تو آمده‌ام در حالی که به رحمت تو امیدوارم.  
پس رویت را از من برمگردان!  
دست رد بر سینه‌ام مزن که جز تو کسی را ندارم!<sup>۱۳</sup>

۱۲

## خدای من!

در این فکر بودم که اگر مرگ به سراغ من آید چه کنم و چگونه با تو روبرو شوم؟

آیا به نماز و روزهام بنازم؟

نه، همه کارهای من پر از عیب و نقص است، پس چه کنم، چه چیز را به درگاه تو عرضه کنم؟

فهمیدم، تنها یک چیز دارم که بی عیب و نقص است و می توانم آن را به درگاه تو بیاورم، آن هم اعتراف به گناهانم است!

تو خود می دانی که در این احساس شرمندگی خویش، ریایی نکرده‌ام، این پاک‌ترین احساس من بوده است!

برای همین آن را برای شب اول قبرم، ذخیره کرده‌ام که به درگاه تو عرضه کنم.<sup>۱۴</sup>

## خدای من!

چگونه از بخشش تو در روز قیامت ناامید شوم حال آنکه در این دنیا جز خوبی از تو ندیدم!  
 تو گناهان مرا در این دنیا پوشاندی، حال چه می‌شود که در روز قیامت گناهانم را بیپوشانی!  
 اگر مرا دوست نمی‌داشتی، مرا با خود آشنا نمی‌کردی.  
 برای روز قیامت، به کارهای خوبم دلخوش نیستم چرا که اعمال خوبم بسیار کم است اما دلخوشییم، در امیدواری به تو است، چرا که خودت هم می‌دانی، امید من به تو بسیار زیاد است.  
 می‌دانم که تو هیچ‌گاه این امید را از من نخواهی گرفت!  
 چرا که خود می‌دانی، این تنها سرمایه من است!  
 امید به تو همه چیز من است.<sup>۱۵</sup>

## خدای من!

تو که می‌دانی فقط عشق تو می‌تواند مرا از گرداب گناه نجات دهد و از دام شیطان برهاند.

پس عشق خودت را در قلبم بیشتر و بیشتر بگردان که باور دارم عشق تو مایهٔ نجات دنیا و آخرت من است.

قلب مرا حرم خود قرار داده‌ای پس کمک کن تا غیر تو در این حرم جای نگیرد.<sup>۱۶</sup>

خدایا! به من دلی مملو از شوق به خودت بده تا بتوانم به تو نزدیک و نزدیک‌تر شوم.

مرا از کسانی قرار ده که لحظه به لحظه، عشق و محبتشان به تو بیشتر و بیشتر می‌شود.<sup>۱۷</sup>



## خدای من!

آن روزی که همه مرا فراموش کنند و هیچ اثری از من نباشد با من مهربان باش!

من که از همه جا دل کنده و به درِ خانهٔ تو رو آورده‌ام، امیدوارم که درِ خانه‌ات را به رویم بگشایی، چرا که خود می‌دانی دل شکستن هنر نمی‌باشد.<sup>۱۸</sup>  
 اکنون که دلم را با عشق به خود زنده کرده‌ای، چگونه به عذابت گرفتارم خواهی نمود؟<sup>۱۹</sup>

اگر چه به خاطر گناهانم از کاروان خوبان عقب مانده‌ام ولی به خوبی و مهربانی تو دل بسته‌ام که مرا در زمرهٔ بندگان خوب خود قرار دهی!<sup>۲۰</sup>

## خدای من!

آن روز که سر از قبر بیرون آورم و خاک از سر و صورتم بریزد محتاج  
مهربانیت هستم.  
از آنچه چشمم می‌بیند در هراس خواهم بود و اضطرابی بزرگ تمام وجودم را  
فرا خواهد گرفت!  
آن روز غصه‌های من زیاد است، مبادا تو با قهر کردن با من بر غصه‌هایم  
بیفزایی!  
برای آن روز سرمایه بزرگی اندوخته‌ام که همان امید به مهربانی تو است!  
ای بی‌نیاز!  
آیا تو تنها سرمایه مرا از من خواهی گرفت! ۲۱

## خدای من!

مگر خودت در کتاب خویش نفرمودی:  
ای بندگان من که بر خود ستم کرده‌اید،  
از رحمت من ناامید نشوید که من تمام گناهان شما را می‌بخشم.  
حال که من این سخن تو را شنیدم پس چگونه به بخشش تو امید نداشته  
باشم.  
هر چه فکر می‌کنم می‌بینم که تو همواره به من خوبی و احسان کردی و  
همین مرا نوید می‌دهد که به من نگاه محبت داری!  
و هر کس که تو به او این گونه نظر کنی دیگر چه کم دارد؟  
از تو می‌خواهم مثل همیشه با من مهربان باشی.  
مرا دوست داشته باشی و عشقت را در قلبم جای دهی!<sup>۲۲</sup>

## خدای من!

اگر گناهان من به اندازه آسمان‌ها و زمین هم بشود هرگز از بخشش تو ناامید نخواهم شد و همواره در انتظار مهربانیت خواهم ماند.  
تو بودی که یادم دادی تا تو را بخوانم پس اکنون که تو را می‌خوانم مرا ناامید مکن!

به عزت و بزرگیت قسم که تو را چنان دوست دارم که لذت این دوستی را در عمق وجودم احساس می‌کنم و هرگز باور نمی‌کنم که تو دوستان خود را دوست نداشته باشی!

در انتظار عفو تو می‌مانم و هرگز از رحمت تو ناامید نمی‌شوم.

که هیچ انتظاری را از این شیرین‌تر نمی‌یابم.

پس مناجات با خودت را روزی کن تا بتوانم با یاد تو به آرامش برسم؛  
و قلبم را با لذت عشق خود آبیاری کن.<sup>۲۳</sup>